

تأملات کلامی در باب پلورالیسم دینی*

در آغاز قرن بیستم، پلورالیسم دینی بدل به چالشی کلان برای کلام مسیحی شد. در قرن نوزدهم، در دوره ای که توفیق هیأت های تبشیری مصادف با استیلای بی چون و چرای غرب شد، کلیسا قضاوتی کما بیش بدبینانه در خصوص آینده ادیان بزرگ دنیا داشت. امروزه ناگزیریم که حیات و جذبه این ادیان را در ورای خاستگاه هایشان ارزیابی کنیم. این نکته در خصوص اسلام که همچنان گستره اش را در آفریقا و آسیا نگاه داشته است و نیز حضورش به یمن سرریز کردن مهاجران در اروپایی که امروز شمار مؤمنان در آن بالغ بر ۱۴ میلیون نفر تخمین زده می شود، اهمیت به سزایی یافته است؛ صدق می کند. این امر درباره ادیان بزرگ آسیا، مانند آیین هندو و آیین بودا که نه فقط قویاً در برابر تکانه مدرنیته متجلی در تکنیک مقاومت می کنند بلکه هزاران پیرو نیز در جهان اول یعنی در اروپا و آمریکای شمالی دارند، نیز صادق است. بنابراین شگفت آور نیست که کلام ادیان به یکی از زنده ترین فصول کلام مسیحی بدل شده باشد. همانطور که الحاد توانسته بود از مقطعی که کلام نیمه دوم قرن بیستم، حقایق محوری مسیحیت را به تفسیری مجدد نشسته و به چشم اندازی بدل شود، پلورالیسم دینی نیز سر آن دارد که به چشم انداز کلام قرن بیست و یکم دست اندازد و از این رهگذر ما را به بازنگری در فصولی چند از اصول اعتقادی مسیحیت دعوت کند. گرچه این چشم انداز خود پاسخی است به

یک موقعیت محتوم تاریخی اما نتیجه‌ی یکی از دستاوردهای کلان شورای واتیکان دوم نیز هست که برای نخستین بار در تاریخ اقتدار نهاد مذهبی کلیسا، نسبت به ادیان غیرمسیحی قضاوتی مثبت روا داشته است.

در مطلب حاضر می‌خواهم در باب معضلی که پلورالیسم دینی بر سر راه کلام سنتی ما گذارده است تأملی داشته باشم. این بهترین راه برای دست یافتن به بنیانی کلامی و نه صرفاً اخلاقی در گفت و گوی بین‌الادیانی خواهد بود. سخنم را با یادآوری تازگی گفت و گوی میان ادیان شروع می‌کنم که خود با عصر جهانی شدن بشریت نیز مصادف شده است. بنابراین ما می‌توانیم معمای گفت و گوی میان ادیان را از درون طرحی که خداوند برای عالم در انداخته است به تأمل نشینیم و بنیان کلامی گفت و گوی میان ادیان را بجویم چنان که از این پس کلیسا خود مشوق این امر خواهد بود. چنین گفت و گوی صریح و صادقی با سایر ادیان ضرورتاً ما را به تأکید بر وجه ممیز مسیحیت به عنوان دین گفت و گو راه می‌برد. در خاتمه به خود اجازه خواهم داد تا فوریت گفت و گوی میان اسلام و مسیحیت را یادآوری کنم، گفت و گویی که بایستی همکاری ما را در دفاع از ارزش‌های مشترک که خود از قدر و قیمت والایی برای آینده اتحاد جهانی برخوردارند، بیشتر کند.

تازگی گفت و گوی میان ادیان

گفت و گوی میان ادیان یک تازگی و یک اقبال است، به خصوص اگر بخواهیم همدستی دیرپای ادیان را با خشونت تاریخ به خاطر آوریم. اما دور از انتظار نیست که این تازگی با آنچه برخی آن را به عنوان دوران چهارم بشریت یعنی عصر جهانی تلقی می‌کنند، مصادف شده است. عصری که در آن همه‌ی آحاد بشر بر تعلق خود به خانواده‌ای واحد در ناحیه‌ای خرد از عالم که همانا دهکده جهانی ما است، واقف‌اند. برای نخستین بار بشریت به سبب استیلای نامطبوع در نظام علمی و فنی دریافته است که سرنوشتش در دستان خودش است. این نه فقط به معنای تهدیداتی است که نسبت به آینده

ژنتیک بشری روا داشته می‌شود؛ بلکه به معنای بی‌آمدهای منفی پیشرفت‌های خارق‌العاده‌ای است که امروزه ما متنعمان سعادت‌مندان هستیم. البته دیر یا زود، این پیشرفت‌ها خواهند توانست به محیط زیست ما چنان آسیب‌هایی وارد کنند که حیات انسانی را بر روی زمین یکسره به مخاطره اندازند.

بنابراین، ادیان به رغم اختلافات اصولی‌شان، خود را صرفاً ضامن رستگاری پس از مرگ نمی‌انگارند. آنها به مسئولیت مشترک خود در قبال زندگی انسانی نیز واقف شده‌اند و درصدد گفت‌وگویی هستند پیرامون اهداف بزرگی که سخاوت مردان و زنان نیک رأی را می‌طلبد.

در عصر جهانی شدن، ما خود را نیازمند به اخلاقی جهانی احساس می‌کنیم. اخلاقی که در عین حال هم از منابع اخلاقی سنت‌های بزرگ دینی برخوردار است و هم مقاضیات اخلاقی مندرج در معاهده‌ خاص وجدان جهانی را دربرمی‌گیرد و تعبیر خود را در بیانیه‌هایی چون بیانیه حقوق بشر می‌یابد. ادیان بایستی در خود آمادگی مورد پرسش قرار گرفتن توسط بهترین قرائت‌های ما از الهامات قانونی آحاد بشری را به وجود آورند. از سوی دیگر یک اخلاق عرفی نیز از مزیت بزرگ گوش سپردن به درس‌های حکمت سنن دینی بهره‌مند است. به خصوص در برابر اتهامات سنگینی که جهانی شدن به بار آورده است، گفت‌وگوی میان ادیان در جهت بشری کردن جهانی شدن، نقشی به غایت مثبت را ایفا می‌تواند کرد و نیز می‌تواند بر تهدیدات فرهنگی که رفته رفته تحت لوای استحصال سود بیشتر، مصرف‌گرایی و لذت‌جویی ساده، به یکدستی می‌گراید، مرهمی بگذارد.

در این زمینه تاریخی است که بایستی اهمیت رفتار جدید کلیسا را در برابر ادیان عالم مدنظر قرار داد. در منشور روابط کلیسا با ادیان غیرمسیحی (Nostra aetate)، می‌توانیم این تأکید باشکوه را بیابیم: "کلیسا نافی هیچ یک از حقایق قدسی این ادیان نیست." (ماده ۲) و این تغییر رفتار در سکناات بسیار نمادین ژان پل دوم که معرف حضور سراسر دنیا می‌باشد، هویدا است، از ملاقات در آسینز - اکتبر ۱۹۸۶ - گرفته تا سفر به

اورشلیم در خلال جشن شروع سال ۲۰۰۰. کافی است اشاره کنیم به چالش‌های عرفی کلیسا خواه با یهودیت خواه با اسلام که با نادیده انگاشتن برخی اعمال، سایر سنت‌های دینی را ملحوظ داشته است، چنان که امروز می‌توانیم از تکامل انقلابی خاص کلیسا سخن به میان آوریم.

با این حال چهل سال پس از شورای واتیکان، ناگزیر از بذل توجه به این نکته ایم که کلام کاتولیک هنوز برای جدی گرفتن این تناقضات کلامی خاص رفتار تازه کلیسا مشکلات عدیده‌ای دارد.

با وجود این چنانچه کلیسا دربارهٔ ادیان دیگر قضاوتی مثبت دارد صرفاً به این دلیل نیست که ما در دوران مدارا و احترام به آزادی عقاید افراد، صرف نظر از هر نوع گرایش دینی، زندگی می‌کنیم. نیز این امر به دلیل بینش مثبت ترما نسبت به رستگاری خارج از کلیسا هم نیست. انتظار ما از شورای واتیکان دوم تعبیری غیرقطعی است از اصل متعارف سپهرین قدیس یعنی "خارج از کلیسا هیچ رستگاری ای نیست" تا تمامی مردان نیک‌رأیی که از خدا و عیسی مسیح بی‌خبرند و از این بابت هیچ تقصیری هم متوجه‌شان نیست در ظلمات بیرونی درنفلتند. ولی بایستی اذعان کرد که منشور روابط کلیسا با ادیان غیرمسیحی (Nostra aetate) نوعی اخلاق خاص گفت و گو با سایر ادیان را عرضه می‌کند، اما یک بنیان کلامی درخور و منجر به گفت و گویی که کلیسا به سوی آن تشویق می‌کرد را فراهم نمی‌آورد. گرچه این بیانیۀ صلح جویانه متضمن قضاوتی مثبت در خصوص ادیان غیرمسیحی بود اما دربارهٔ رابطهٔ حقیقی‌ای که ادیان مختلف می‌تواند با امر مطلق داشته باشند، چیزی را به وضوح بیان نمی‌کرد. این منشور، آموزهٔ انجیلی "پاشیدن بذر کلمه" را اذعان می‌کرد، اما کلام راستین ادیان را فراهم نمی‌آورد.

چند دهه است که شماری از متألهین می‌کوشند تا از الاهیات ادیان که چیزی جز الاهیات "رستگاری بی‌اعتقادان" نیست، فراتر روند؛ الاهیاتی که تنها در حد موقعیت‌های ذهنی پیروان سایر ادیان باقی می‌ماند بی‌آن که ایمان مسیحی را توسط سنن کثیر دینی که قاعدتاً بایستی به واسطهٔ نقش

مثبت تاریخی‌شان مورد توجه باشند، به چالش بخواند. بنابراین ایمان مسیحی می‌خواهد بدل به الاهیات پلورالیسم دینی شود، الاهیاتی که از خود درباره‌ی معنای این تکثر که در متن طرح خداوند برای انسان قابل فهم است، پرسش می‌کند و نیز از خود می‌پرسد که آیا ادیان بزرگ، در ورای انگیزه‌های ذهنی، پیروانشان، و در تاریخیت انضمامی‌شان، رابطه‌ای مثبت با امر مطلق ندارند؟ (تمام مفهوم کتاب مناقشه برانگیز ژاک دوبویی یعنی به سوی الاهیات پلورالیسم دینی نیز همین است). این تنها راهی است که براساس آن شالوده‌ی کلامی گفت‌وگوی بین‌ادیانی‌ای که مقامات عالی‌رتبه‌ی کلیسایی مدام به آن می‌خوانند، طرح‌ریزی می‌شود.

حتا پیش از شورای واتیکان دوم متألّهانی چون هانری لویاک، ژان دانیلو و ایو کونگار شالوده‌ی یک کلام تکمیلی را براساس آنچه که با آن، ادیان شرک‌آمیز مانند ترکیبات انجیلی دوردست یگانه‌ی دین حقیقی مبتنی بر وحی، به نظر می‌رسند، ریخته بودند. وانگهی این الاهیات خود بستر و زمینه‌ساز بیانیه‌ی *Nostra aetate* قرار گرفت. مبنای این اعتقاد همانا گفتار لومان ژانتیوم است که غیر مسیحیان را خلق خدا قلمداد کرده و گفته است: "کلیسا هر آن کس را که در راه خیر و صواب باشد، به مثابه‌ی مہیای انجیلی تلقی می‌کند و خود موهبتی است از طرف خداوندی که تمامی انسان‌ها را برمی‌فرزند." و کارل رانر (Karl Rahner)، شخصاً با آموزه‌اش که همانا مسیحیان بی‌نام و نشان است و دیدگاهش درباره‌ی ادیان به منزله‌ی عینیت‌های اراده‌ی جهانشمول رستگاری الهی عملاً به غایات منطقی همان الاهیات تکمیلی راه می‌برد.

از چندین سال پیش رفته رفته بسیاری از متألّهین به حدود الاهیات تکمیلی پی برده‌اند. الاهیاتی که گفت‌وگوی میان ادیان را بر پایه‌ی طرحی یکپارچه میسر نمی‌کند. در واقع آنچه که جدی گرفته نمی‌شود همانا تحریف سایر سنت‌های دینی در تفاوت‌های انفکاک‌ناپذیرشان است. نظر به جهانشمولی "راز مسیح"، وحدت مسیحیت را همچون واحدی انضمامی ادراک می‌کنیم که واجد تمامی ارزش‌های حقیقت و زیبایی است؛ ارزش‌هایی که سایر ادیان هم می‌توانند حامل آنها باشند. بنابراین جریان متداول‌تر

درون کلام کاتولیک درصدد فراروی به سوی کلامی تکمیلی است که بدون طرح مسئله مورد اتفاق "راز مسیح" که همانا مسیح محوری بانی است از پلورالیسمی انضمامی سخن به میان می‌آورد که به معنای شناخت ارزش‌های کلامی و دال بر کثرت راه‌های روبه سوی خداوند است.

پلورالیسم دینی به منزله 'مسئله ای کلامی

چنان که دیدیم شورای واتیکان دوم باب دوران نوینی را در کلام گشود به این معنا که درباره ادیان غیر مسیحی قضاوتی مثبت ارائه کرد و اذعان داشت که آنها نیز حامل ارزش‌های رهایی‌بخش هستند. البته این شورا تا جایی پیش نرفت که ادیان غیر مسیحی را به مثابه راه‌های رستگاری تلقی کند و هیچ قضاوت کلامی‌ای در خصوص معنای پلورالیسم دینی ابراز نکرد.

جهت‌گیری هرمنوتیکی بر مبنای تجربه تاریخی امروز کلیسا و جستجوی تفسیر مجدد طرح رستگاری الهی، دقیقاً از جمله وظایف الاهیات است. کلیسا، امروز با تجربه پلورالیسم دینی‌ای روبه روست که از دیدگاه‌های انسانی غلبه ناپذیر به نظر می‌آید. این درحالی است که در آستانه هزاره سوم، کلیسا معرفتی زنده‌تر نسبت به ویژگی تاریخی فرهنگ غربی دارد. همان فرهنگی که فرهنگ غالب زمینه ساز الاهیات کلیسا در طول بیست قرن بود. در نتیجه این فرهنگ بیش از پیش خود را با سایر فرهنگ‌های بس متقدم‌تر که از سنن کلان، دینی تفکیک ناپذیرند، مواجه می‌بیند. پس جای شگفتی نیست چنانچه شماری از متکلمین، کاتولیک یا غیر کاتولیک، به جند از خود بپرسند که آیا به واقع پلورالیسم دینی، ما را به پلورالیسمی اصیل یا راستین که منطبق با خواست راز آمیز الهی است راه نمی‌برد؟

حتا اگر متکلمی همچون کارل بارت بر آن باشد که این یک سؤال ناروای کلامی است، چرا که متن مقدس پاسخگوی چنین معمایی نیست، باز هم می‌توانیم ببیندیشیم که این پرسش اجتناب‌ناپذیر است و حتا واجد یک

باروری کلان کلامی است، چرا که ما را یاری می‌کند تا بینش تاریخی مان را درباره رستگاری، گسترش دهیم. به هر حال این یگانه طریق بذل توجه نسبت به نهادهای متولی بسیاری از متون، شورا است که از آن رهگذر می‌توانیم بسیاری از مکتوبات شورا و آنچه را که من معضل دیرین رستگاری بی‌ایمانان نامیدم، دریابیم.

من به نوبه خود فکر نمی‌کنم که بایستی این فرضیه کلامی را حتا پس از بیانیه Dominus Jesus ۶ اوت ۲۰۰۰ کنار گذارد. می‌دانیم که این سند کنگره‌ای درباره آموزه ایمان به وحدانیت و جهانشمولی رستگاری عیسی مسیح و کلیسا است و متألّهینی را که قائل به تمایز میان پلورالیسم حقیقی و پلورالیسم حقوقی هستند، محکوم می‌کند. در مجموع این سند ما را شگفت زده نمی‌کند، چرا که متن امضا شده توسط کاردینال راتزینگر، پلورالیسم را به عنوان ایدئولوژی درمی‌یابد که از حقیقت تام مایوس است و می‌خواهد پیش از هر چیز به ما در خصوص نسبی‌گرایی برخی از متألّهین معاصر انداز دهد. متألّهینی که به بهانه زمینه‌سازی برای گفت‌وگوی میان ادیان خصیصه منحصر به فرد میانجی‌گری مسیح را زیرسؤال می‌برند و نیز برآنند که وحی مسیحی را مانند کلیت وحی، نسبی کنند. اما به سادگی می‌توان به کمک متون نشان داد که متکلمینی که میان پلورالیسم حقیقی و حقوقی تمایز قائل نیستند، به هیچ وجه خود را قربانی ایدئولوژی پلورالیسم نمی‌کنند. آنان از بابت کشف این نکته بسیار در شگفت خواهند شد که این تمایز، افکار را قطعاً به سوی تلقی پلورالیسم به منزله فراروی از حقایق متعدد مندرج در ماده چهار بیانیه سوق خواهد داد. به ویژه خصیصه کامل و شاخص وحی مسیحی، متون الهام‌بخش، یگانگی و وحدت میان کلمه ازلی و عیسی ناصری، یکپارچگی و جهانشمولی راز مسیح و...

فوریت گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت

در خاتمه این تأملات و در چشم‌انداز سمینارمان، فقط به خود اجازه می‌دهم که بر اهمیت گفت‌وگوی دودین از نخستین ادیان عالم که همانا

مسیحیت و اسلام است تأکید کنم. این گفت و گو در بستر جهانی شدن که حقیقتاً متضمن مخاطرات فراوانی برای آینده جوامع جهانی است و در برابر تهدیدات تروریسمی که از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به خطر دوباره فعال شدن رقابت دیرینه میان غرب مسیحی و دنیای عرب - مسلمان دامن زده است، از فوریت بسیاری برخوردار است.

نخست لازم به یادآوری است بیانیه نوین Nostra aetate از اظهار این نکته فروگذار نیست که: کلیسا به مسلمانانی که خدای را، همان خدای زنده، باقی، رحیم و قادر، خالق آسمان و زمین، که با آدمیان لب به سخن گشوده است را می پرستند، به دیده احترام می نگرد.

این خویشاوندی تجربه دینی میان مسیحیان و مسلمانان در اوت ۱۹۸۵ توسط پاپ ژان پل دوم در خلال سخنرانی اش در میدان کازابلانکا، درحالی که پای از حدود بیانیه شورا فراتر می گذاشت منعکس شده است: "ما (مسیحیان و مسلمانان) به خدایی واحد معتقدیم، خدای حی که جمیع آفریدگان را به کمال رساند." این اعتقاد مشترکی که در ایمان ابراهیم ریشه دارد؛ هرچند که جلوه های مختلفی داشته باشد: "ابراهیم برای ما سرمشقی واحد از ایمان به خداست یعنی تبعیت از خواست خدا و اعتماد به خیر او".

البته گرچه متکلمین مسیحی در خصوص قاموس پیامبری محمدرسول، اتفاق نظر ندارند، اما به نظر می رسد که کلیسا برای پذیرش اسلام به مثابه دینی ابراهیمی در جوار یهودیت و مسیحیت آمادگی لازم را داشته باشد. این دین در ارتباط با انتخاب ابراهیم در رده دوم قرار دارد چنان که در قرآن آمده است: "ای اهل کتاب چرا ستیزه کنید در ابراهیم در حالی که فرستاده نشده است تورات و انجیل مگر پس از او، آیا تعقل نکنید؟"

به بیان دقیق تر اسلام ادعای نوآوری نمی کند اما مؤکداً اظهار می کند که ایمان اولیه بنی اسرائیل را آنچنان که در سفر تثنیه آمده، احیاء کرده است: "اسرائیل گوش فرا دار! یهوه، خدای ما، تنها خداست."

گذشته از چالش عرفی ای که تمدن غرب و تمدن عرب - مسلمان رویاروی یکدیگر دارند، نمی توان وجود رقابتی همگان میان آنها را انکار کرد. هر دوی این ادیان مدعی اند که دین اکمل اند. در نظر مسیحیان، مسیح "لبیک" نهایی خدا به انسان است که رسالت تمامی پیامبران پیشین را به اتمام می رساند. برای مؤمنان به اسلام اما، این محمد رسول است که "خاتم پیامبران" است و آخرین حجت که در مفهوم توحید مطلق، درحالی که مؤید پیامبران پیشین یعنی ابراهیم، موسی و عیسی است آنان را تصحیح نیز می کند. ایمان مسیحی اگر مدعی این نباشد که عیسی مسیح به مثابه واقعه و حیاتی کامل و قطعی در باب راز خداوند است، خودش را نفی کرده است. اما اگر در این مقاله اشاراتی به این امر کرده ام نبایستی آن را در معنای تمامیت خواهانه آن دریافت. همچنان که بسیاری از متون شورای واتیکان دوم به ما القا می کند کلام مسیحی این آمادگی را دارد تا در متون مقدس و حتی متون مقدم بر عهد قدیم و عهد جدید، پرتوهایی از حقیقت کمال نایافته اما گرانبها را بازشناسی کند که می توانند به شیوه خود گواه راز بی انتهای خداوند باشند. از آنجا که قرآن بر وحی کتاب مقدس در خصوص وحدانیت الهی مؤکداً پای می فشارد، می تواند در آن واحد هشدار نیز خطاب به یهودیت و مسیحیت دهد. در عین حال، در خصوص معانی عظمت خدا و پرستشی که از او بر ذمه آدمی است، می تواند حامل قوت هایی باشد. از سوی دیگر، کلیسا نیز درحالی که وحدانیت اندیشه مسیح در نظام رستگاری اعلام می کند این نکته را بازمی شناسد که برای مردان و زنان با حسن نیتی هم که اراده الهی را متحقق می سازند، می تواند راه رستگاری باشد؛ چنان که در تعالیم واتیکان دوم آمده است: "طرح رستگاری به یک میزان کسانی را که خدای را می شناسند و در وهله اول مسلمانانی که اقرار به خدای ابراهیم می کنند و به همراه ما خدای واحد، رحیم و داور روز بازپسین را پرستش می کنند، در برمی گیرد."

به رغم تمایزات اصولی غیرقابل اغماض، شاید در آغاز هزاره سوم وقت آن رسیده باشد که رقابت آبا اجدادی مان را در راه وحدت متقابل مان

برای دفاع از ارزش‌های مشترکمان، تغییر شکل دهیم و آنها را در راستای خدمت به تمدنی مدعو به کار گیریم. بنابراین بایسته است که در میان این ارزش‌ها با احترام به بشر واقعی در مبارزه برای عدالت و بقای خلقت، به معنای خدایی ذی‌قیمت‌تر و بزرگتر درآویزیم.

* متن سخنرانی کلود ژفره Claud Geffre در سمینار SEDOS



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی